

برساخت هویت زنانه در متون روشنفکری ایران (عصر مشروطه تا پایان پهلوی اول)

سهراب زاده^۱، محسن نیازی^۲، نرگس نیکخواه قمصری^۳، اندیشه اکبری^۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۲۶، تاریخ تایید: ۹۷/۰۵/۱۸

Doi: 10.22034/jcsc.2020.39140

چکیده

هویت زن و نحوه شکل‌گیری آن در دوران مدرنیته، موضوعی چالش‌برانگیز است که تاکنون تلاش‌های زیادی توسط اندیشمندان علوم اجتماعی و تاریخ‌پژوهان برای شناخت آن صورت گرفته است. هدف این مقاله، فهم چگونگی برساخت هویت زنانه در متون روشنفکری ایران (از دوره مشروطه تا پایان پهلوی اول) است. بدین لحاظ، در صدد خواهیم بود تا پاسخ‌گوی پرسش‌هایی در باب جریان‌های روشنفکری تأثیرگذار، نوع متون به کارگرفته شده و نحوه ایفای نقش روشنفکران در برساخت مفهوم زن در جامعه ایران باشیم. روش مورد استفاده در این تحقیق؛ شامل بازنمایی از طریق تحلیل متون و اسناد برجای‌مانده از این دوران است. نتایج به‌دست آمده، بیانگر آن است که روشنفکران ایرانی در این دوران از طریق چاپ نشریات، نگارش کتب، رمان، شعر و ادبیات، نمایشنامه و خطابه، با نفی سنت و غیریت‌سازی از آن و نیز، الگوگیری از مفاهیم مدرنیته غربی، زن مدرن ایرانی را دیگری و برابر نهاد زن سنتی قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی: برساخت، هویت، زن سنتی، زن مدرن، روشنفکری ایران.

sohrabzadeh@kashanu.ac.ir

niazim@kashanu.ac.ir

n_nikkhah_gh@kashanu.ac.ir

andisheh.akbari@gmail.com

۱ دانشیار، دانشکده علوم اجتماعی - دانشگاه کاشان؛

۲ استاد، دانشکده علوم اجتماعی - دانشگاه کاشان؛

۳ استادیار، دانشکده علوم اجتماعی - دانشگاه کاشان؛

۴ دانشجوی دکتری، دانشکده ی علوم اجتماعی دانشگاه کاشان؛

مقدمه و طرح مسئله

در عصر جدید، موضوع هویت و مسائل مرتبط با آن از زمره مهم‌ترین مؤلفه‌ها معرفت‌شناختی به‌شمار می‌روند. در واقع با تغلیب مفاهیم جدید و بازتعریف درک پیشین از انسان و جهان هستی در این عصر، فهم جدیدی از هویت انسانی شکل گرفته است که با غیریت‌سازی و در مرزبندی با دیگری ادراک می‌شود. گذشته از این، مدرنیته با فراهم آوردن امکان سوژگی از یک‌سو و تعدد کانون‌های معنادهی از سوی دیگر، تا حدودی بحران هویت را دامن زده است.

برای مثال در مفاهیم برگرفته از سنت پیشین، غلبه طبیعت بر فرهنگ، خودنمایی می‌کند که این نگاه، به هستی زن و موجودیت او معنا می‌بخشد، اما در دوران مدرن، انسان زن به دنیا نمی‌آید، بلکه به زن تبدیل می‌شود و به عبارتی برساخت از مفهوم زن بر نگاه پیشین چیره می‌شود. چنین برداشتی از مفهوم زن، بدان معناست که هویت و ماهیت او، هرگز امری بدیهی و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه صیوروتی در جریان هستی‌یافتن است. در واقع، اگرچه جنسیت از نخستین و ابتدایی‌ترین تقسیم‌بندی‌های فهم مسلط در جوامع بشری به‌شمار می‌رود؛ با این وجود، مفهوم جنسیت نه مفهومی طبیعی، جوهر‌گرایانه و ازلی و ابدی است، بلکه امری سیال، مشروع و تاریخی انگاشته می‌شود که متأثر از شرایط و ویژگی‌های مکانی و فرهنگی، حسب محیط‌های متفاوت معانی خاص خود را می‌یابد. به بیان دیگر، کلیشه‌های جنسیتی متأثر از باورهای فرهنگی و اجتماعی در هر عصری، قابلیت‌ها و ویژگی‌های خاصی را به زنان و مردان منتسب نموده و هم‌زمان، نقش‌ها و انتظارات معینی را برای آنان بازتعریف می‌کند. مهم‌ترین نمود این کلیشه‌های جنسیتی در نظام‌های نشانه‌ای معنایی و از جمله زبان به نمایش درمی‌آید و سپس، در تعاملات اجتماعی کنشگران صورتی عینی به خود می‌گیرد.

بدون شک، در شکل‌گیری و برساخت هویت زنانه در ایران نیز، عوامل و زمینه‌های تاریخی در کنار نیروها و نهادهای اجتماعی مختلف ایفای نقش کرده‌اند. در این میان می‌توان از نهاد قدرت در شکل حاکمیت سیاسی، نهاد دین، عمدتاً روحانیت تشیع و نهاد اندیشه در قالب جریان‌های روشنفکری به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین این نیروها نام برد. هریک از این نهادها با به‌کارگیری ابزار و شیوه‌های گوناگون و برجسته‌سازی وجوه خاصی از مؤلفه‌های هویتی، تعریف خاصی نیز، از زن و جایگاه او در جامعه ارائه داده‌اند. در این مورد، خاص، روشنفکران با توسل به ابزارهای فرهنگی همچون سهیم‌شدن در فرایند آموزش، خلق آثار علمی و ادبی، چاپ نشریات و پرداختن به هنر، در مفهوم‌پردازی زن در جامعه ایران، بیش از دیگر

نیروها و نهادهای اجتماعی بهره برده‌اند. تحقیق حاضر تلاشی است در فهم برساخت روشنفکران ایرانی در این زمینه، که درصدد است تا از این طریق به برخی پرسش‌ها در موضوع زن پاسخ گوید. در این مسیر، نحله‌های روشنفکری تأثیرگذار در دوره مشروطه و پهلوی اول، بازنمایی آن در متون ادبی و نحوه ایفای نقش روشنفکران این دوره در برساخت مفهوم و هویت زنانه در جامعه ایران مورد پرسش قرار گرفته است.

رهیافت نظری

از آنجایی که هدف این مقاله، بررسی چگونگی برساخت هویت زنانه در متون روشنفکری ایران است، از تئوری برساخت‌گرایی استفاده می‌شود که تأکید اصلی آن مشخص کردن شیوه‌هایی است که به وسیله آنها افراد و گروه‌ها در شکل‌دهی به واقعیتی که آن را درک کرده‌اند، مشارکت می‌کنند و سپس، این واقعیت توسط خود انسان‌هایی که براساس تفسیر و شناخت خود از آن عمل می‌کنند، بازتولید می‌شود. بنابراین، درصدد خواهیم بود تا پاسخ‌گوی پرسش‌هایی در باب جریان‌های روشنفکری تأثیرگذار، نوع متون به‌کار گرفته‌شده و نحوه ایفای نقش روشنفکران در برساخت مفهوم زن در جامعه ایران باشیم.

«پیتر برگر»^۱ و «توماس لاکمن»^۲ به‌عنوان مدافعان «تئوری برساخت‌گرایی» معتقدند که زندگانی روزمره، خود را به‌عنوان واقعیتی به نمایش می‌گذارد که به‌وسیله آدمیان تعبیر و تفسیر می‌شود و از لحاظ ذهنی، به‌منزله دنیای به‌هم‌پیوسته و منسجمی معنی‌دار می‌شود. به‌نظر این‌دو، دنیای زندگی روزمره نه‌تنها از جانب اعضای عادی جامعه در جریان ذهنی معنی‌دار زندگی‌شان به‌عنوان واقعیت مسلم فرض می‌شود، بلکه دنیایی است که به پیدایش اندیشه‌ها و اعمال آنان می‌انجامد و به اعتبار همین چیزها واقعی انگاشته می‌شود. معانی ذهنی آدمی قابلیت عینی شدن را دارند؛ یعنی خود را در ساخته‌هایی از فعالیت آدمی بروز می‌دهند که به‌عنوان عنصرهای تشکیل‌دهنده یک جهان مشترک، هم در دسترس سازندگان و هم در دسترس مردمان دیگر قراردارند. این‌گونه جلوه‌های عینی، نشانه‌های کم‌وبیش بادوامی از فرایندهای ذهنی سازندگان آنها به‌شمار می‌روند که قابلیت استفاده‌شان از حد و مرز موقعیت چهره‌به‌چهره‌ای که در آن می‌توان مستقیماً آنها را درک کرد، فراتر می‌رود (برگر و لاکمن، ۱۳۹۵: ۴۹). یک مورد خاص، اما فوق‌العاده مهم درباره جلوه عینی، همانا «دالت»؛ یعنی ایجاد

1 Peter Berger

2 Thomas Luckmann

علائم به‌وسیلهٔ انسان است. یک علامت را به اعتبار هدف صریحش که درواقع، به‌کاررفتن به‌عنوان نشانه‌ای برای بیان معانی ذهنی است، می‌توان از دیگر جلوه‌های عینی متمایز کرد.

زبان که می‌توان آن را دستگاهی از علائم صوتی تعریف کرد، مهم‌ترین دستگاه علامتی جامعهٔ بشری محسوب می‌شود. جامعه، هویت و واقعیت به‌طور ذهنی در فرایند درونی‌سازی واحدی متبلور می‌شوند. این تبلور هم‌زمان با درونی‌کردن زبان روی می‌دهد. به بیان دیگر، زبان مهم‌ترین ابزار پرورش اجتماعی است. البته، درونی‌سازی مستلزم همذات‌شدن ذهنی با نقش و هنجارهای متناسب با آن است. واقعیت ذهنی را می‌توان دگرگونه ساخت. در جامعه‌بودن وجود، فرایند مستمری از تغییر واقعیت ذهنی را ایجاد می‌کند (همان، ۲۱۲). برگر و لاکمن در مهم‌ترین اثرشان، ساخته‌شدن واقعیت در جامعه، بر توان آدمی در شکل‌بخشیدن به جامعه و خصیصهٔ گشودن تاریخ رویدادهای جدید تأکید دارند. به‌زعم برگر و لاکمن، جامعه برساختی فرهنگی و نمادین یا محصولی سنجیده و متشکل از آراء، معانی و زبان است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۱۲). ایده‌های مشترک افراد دربارهٔ جهان و اشکال مختلف تجربیات زیستی در حوزه‌های مختلف؛ مانند سیاست، فرهنگ، جنسیت، مذهب و شیوه‌های تفسیر آنان در جهان با فرایندهای پیچیدهٔ آموزش، جذب، فرهنگ‌پذیری و پذیرش تعیین می‌گردد که از بدو تولد فرد آغاز می‌شوند. بنابراین، «واقعیت همواره چیزی دربارهٔ جهان است و با وجود این‌که جهان مادی به‌شکل خودبسنده وجود دارد، اما همواره از طریق دیدگاه‌های مختلف متغیر و ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد» (کالکر، ۱۳۸۴: ۳۵).

نظریهٔ ساخت اجتماعی واقعیت بر نقش عوامل زمینه‌ای در شکل‌دهی شناخت سوژه‌ها از جهان مادی استوار است. عوامل زمینه‌ای در قالب ایدئولوژی، ارادهٔ معطوف به قدرت، خواسته‌ها و امیال گروهی و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر نمود می‌یابند و آنچه را از واقعیت که شکل می‌گیرد، در کسوت امری برساختی ارائه می‌دهند. بنابراین، «چیزی به‌نام تجربهٔ خالص، عریان و عینی دربارهٔ جهان واقعی وجود ندارد و علی‌رغم این‌که دنیای عینی وجود دارد، اما قابلیت درک آن به رمزهای معنی یا نظام‌های علائمی‌مانند زبان بستگی دارد» (استریناتی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). نظام‌های نشانه‌ای استوار بر محمل متن، بین سوژه‌ها دست‌به‌دست می‌شود و چنین متونی (مراد از متن، متن در معنای عام آن است) منابع اصلی شواهدی هستند که ادعای ما دربارهٔ ساختارها، روابط و فرایندهای اجتماعی بر مبنای آنها بنا گذاشته می‌شود (سروری زرگر، ۱۳۸۷: ۳۰).

روش تحقیق

از آنجا که تأکید اصلی این نوشتار، بر انعکاس متون روشنفکران در برساخت هویت زنانه در ایران؛ اعم از متون نوشتاری؛ شامل کتب، نمایشنامه و نشریات استوار است، از روش بازنمایی «استوارت هال» در تجزیه و تحلیل این متون استفاده شده است. «استوارت هال» بر این باور است که «بازنمایی، معنا و زبان را به فرهنگ ربط می‌دهد» (Hall, 1997: 15). او به سه رویکرد کلی در بازنمایی زبان اشاره دارد: بازنمایی بازتابی، بازنمایی تعمیدی و باز نمایی برساختی.

در این تحقیق، رویکرد سوم هال به کار گرفته شده است؛ زیرا بر مبنای این رویکرد و برخلاف دو رویکرد بازتابی و تعمیدی، چیزها هیچ معنای خودبسنده‌ای ندارند، بلکه ما معانی را می‌سازیم و این عمل را به‌واسطه نظام‌های بازنمایی مفاهیم و نشانه‌ها انجام می‌دهیم. برساخت‌گرایی، وجود جهان مادی را نفی نمی‌کند، ولی معتقد است که آنچه معنا را حمل می‌کند، جهان مادی نیست، بلکه نظام زبانی یا نظامی که ما برای بیان مفاهیم از آنها استفاده می‌کنیم، حمل‌کننده معنا هستند و این کنش‌گران اجتماعی‌اند که نظام مفهومی فرهنگ خود و نظام زبان‌شناختی و سایر نظام‌های بازنمایی را برای ساخت معنا مورد استفاده قرار می‌دهند تا جهانی معنادار و در ارتباط با دیگران را بسازند. با استناد بر رویکرد برساختی هال و برجسته‌بودن نقش کنش‌گران اجتماعی به‌عنوان مؤلفه‌های سازنده واقعیت، در این پژوهش با رجوع به متون روشنفکران (کنش‌گران اجتماعی) دوره مشروطه و رضا شاه، برساخت‌های هویت (واقعیت) زنان ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است.

از آنجا که موضوع مورد مطالعه، در تحقیق حاضر دارای وجهی تاریخی است و بنابراین، خارج از اختیار و دسترس ما قرار دارد، بنابراین شیوه گردآوری داده‌ها بر مبنای کتابخانه‌ای صورت گرفته است. منابع کتابخانه‌ای ما به دو دسته قابل تقسیم بوده‌اند؛ دسته نخست، شامل متون اصلی برساخت‌کنندگان هویت زن در جامعه ایرانی (از دوران مشروطه تا پایان سلطنت رضاشاه) است که شامل کتب، نشریات، خطابه‌ها، سخنرانی‌ها و اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه و دسته دوم، تصاویر موجود تاریخی (اعم از نقاشی و عکس) است.

تحول روشنفکری در ایران

روشنفکری ایران در واقع، روی دیگر سکه جریان تجدیدگرایی است که تا حدودی رهبری فکری جامعه ایران پیش و پس از انقلاب مشروطه را بر عهده داشته است. این قشر از جامعه

به‌علت آشنایی تدریجی با تفکرات مدرن و همچنین با اعتقاد به لزوم پیروی از غرب در حال توسعه و اخذ آثار و نموده‌های فرهنگی و تمدنی آن همچون دستیابی جامعه به پیشرفت، آزادی، برابری و رفاه، تلاش نمود ایده‌ها و اندیشه‌های جدید را به امید ایجاد تحول و نوگرایی وارد ایران نماید. در واقع، جوانانی که از میانه دوره قاجار به تدریج برای تحصیل دانش و فن به فرانسه و انگلستان اعزام می‌شدند تا با این علوم و دانش‌ها آشنا شوند، نخستین قشر از روشنفکران تحول‌خواه را در این دوره تشکیل می‌دادند. این قشر در بازگشت از فرنگ بیش از همه، مروج آداب اجتماعی و رسوم جدید، به‌ویژه آداب معاشرت اروپاییان در ایران بودند. در گام بعد، با راه‌اندازی محافل روشنفکری در شهرهای بزرگ، ایجاد احزاب سیاسی و اجتماعی، دایرکردن مراکز چاپ و فعالیت در زمینه ترجمه و نشر آثار فلاسفه و نویسندگان غربی به‌ویژه در زمینه فلسفه، حقوق و ادبیات؛ شامل شعر، داستان و نمایشنامه توانستند مفاهیم نوینی را وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی جامعه سنتی ایران کنند. بدین ترتیب، ساختارها و نهادهای سنتی در جامعه قاجار به چالش کشیده شدند و به تدریج، نوع جدیدی از روابط و مناسبات در محافل اجتماعی ایران مطرح شد.

با این وجود، باید متذکر شد که جریان روشنفکری در ایران هرگز جریانی یکدست و همگون تلقی نمی‌شود. متجددین ایرانی عصر مشروطه و پهلوی اول؛ همچون متفکران غربی، به سه گرایش عمده لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی و کمونیزم قابل تقسیم‌اند. میان این سه گرایش، اشتراکات بنیادینی در اعتقاد به بنیان‌های فکری مدرنیته؛ یعنی عقل‌گرایی، اومانیزم، سکولاریزم و تجربه‌گرایی مشاهده می‌شود که از این رو، موجب قرارگرفتن آنها درون گفتمان مدرن می‌شود (رهبری، ۱۳۸۶: ۶۱). از میان نمایندگان تفکر لیبرال دموکراسی در ایران عصر مشروطیت، می‌توان به میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و در دوره‌های بعدی افرادی؛ چون دکتر محمد مصدق و اعضای جبهه ملی اشاره کرد. این نحلّه فکری، همچون احزاب اروپایی و آمریکایی، با تأکید بر چهره نخست مدرنیته (یعنی دموکراسی)، راه خود را از سایر گرایش‌های روشنفکری و مدرن جدا می‌سازد.

زن از منظر روشنفکران

در اغلب متون روشنفکری، زن ایرانی در دوره پیشامدرن به‌عنوان جنس دوم و ذیل مرد، موجودی در حاشیه، فرودست و ظلم‌پذیر، مصرفی و سربار، پست‌نشین، بی‌سواد و امل، منفعل،

بدون آمال و آرمان، خرافاتی و عقب‌افتاده به تصویر کشیده می‌شود (دولت آبادی، ۱۳۲۱؛ جهان زنان، ۱۳۰۰؛ آخوندزاده، ۱۳۶۵؛ دهخدا، ۱۲۸۶) که حجاب و پرده‌نشینی، بی‌سوادی، وابستگی اقتصادی و نیز، ناتوانی فیزیکی و اجتماعی او موجب شده است تا جایگاه زن در مناسبات اجتماعی همواره پایین‌تر از مرد قرارگیرد. برای مثال، «صدیقه دولت‌آبادی» که از نخستین زنان روشنفکر در دورهٔ مدرنیته به‌شمار می‌رود، در خصوص وضعیت زن در جامعهٔ سنتی ایران می‌نویسد:

«در سال ۱۲۹۷ گذرم به اصفهان افتاد. آن‌هنگام موقعیت زن در آن شهر تاریخی، بسیار باریک و افق آن سامان، بی‌نهایت تاریک بود. هوای اصفهان برای تنفس آزادی‌خواهان، مسموم و روزگارشان، مغموم می‌گذشت. از زنان سروصدایی نبود و بانوان حق دخالت تربیت دختران نداشتند» (زبان زنان، ۱۳۲۱).

همچنین، «فخرآفاق پارسا» یکی دیگر از زنان روشنفکر در نشریهٔ «جهان زنان»، موقعیت زنان در جامعهٔ ایران را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«حقیقتاً ما زنان در این مملکت یک موقع دردناکی را دارا هستیم که آن موقعیت زشت و حقیر، بکلی هستی ما را از حوزهٔ انسانیت رانده و از استفادهٔ زندگانی نومید می‌سازد. زنان که در ممالک متمدنه، عالی‌ترین مراتب احترام و سعادت را دارا هستند، در محیط ما جز ذلت، خواری، حقارت و فلاکت نصیب و موقعی ندارند» (جهان زنان، ۱۳۰۰، ش ۴: ۸۱).

این دسته از روشنفکران، اغلب با طرح مسائل زنان در نشریات، کتب، نمایشنامه‌ها، سخنرانی‌ها و خطابه‌ها، تمامی بدبختی و تیره‌روزی زنان ایرانی را در سنت، آداب و رسوم و باورهای دینی جامعه جست‌وجو و بیش از هر چیز بر نوع روابط خانوادگی، ازدواج اجباری، تعدد زوجات در میان مردان و ستم‌های خانوادگی بر زنان تأکید می‌کردند. از این نگاه؛ حجاب، پرده‌نشینی، بی‌سوادی و وابستگی اقتصادی مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی و تیره‌روزی زنان در ایران است؛ چراکه این اجازه را به مرد می‌دهد تا با زن، همچون برده و مملوک خود رفتار کند. آخوندزاده، روشنفکر عصر مشروطه، وظیفه و مسئولیت علمای دین را در این زمینه سنگین می‌داند و از ایشان توجه به قانون تعدد زوجات و رفع ظلم و ستم وارده بر زنان از این امر را می‌خواهد و می‌گوید:

«علمای دینی در این مسئله باید تأملی نکنند... و در حق ایشان مترحم بشوند و نگویند که مالک جاریه، کفیل کسوه و نفقهٔ اوست؛ باید در عوضش از او منتفع بشود» (آخوندزاده، ۱۳۶۵).

او مخالفت خود را با قانون تعدد زوجات در اسلام و مالکیت مرد بر زن بیان و اظهار می‌دارد که این امر، آشکارا معارض با عدالت و مساوات در میان مردم است:

«مالک یعنی چه؟ مملوک و مملوکه یعنی چه؟ در بشریت مملوک و مملوکه شدن خلاف عدالت و مساوات است. این قبیل چیزها.. نه سزاوار طبع بشر است» (همان).

همچنین، او در انتقاد بر رساله «یک کلمه» نوشته «مستشارالدوله» چنین می‌گوید:

«آیا شریعت، خودش چشمه عدالت است یا نه؟ اگر شریعت چشمه عدالت است، باید اصل اول را از اصول کنستیتوسیون که مساوات در حقوق در این اصل مقدر است، مع مساوات در محاکمات مجری بدارد. مساوات در حقوق مگر مختص طایفه ذکور است» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۴۵).

به‌طور کلی، آخوندزاده خواهان برچیده‌شدن نابرابری جنسیتی میان زن و مرد است که از دید وی قانون تعدد زوجات در اسلام، عاملی بازدارنده در این زمینه به‌شمار می‌رود.

«مجمع فرهنگی و هنری پیک سعادت نسوان» نیز که در نیمه دوم سال ۱۳۰۲ به همت خانم «ساری امانی» در رشت تأسیس شد، اولین نمایشنامه خود را در ۲۵ اسفند ۱۳۰۲ با نام «عروسی دختر فروشی» در پنج پرده در تماشاخانه «اولوش بیک» به اجرا گذاشت. این نمایش، وضع نامطلوب زنان و دختران ایران را در خطه شمال مورد انتقاد قرار داده بود. اکثر نقش‌های این نمایشنامه را زنان اجرا کرده بودند. متن نمایشنامه دقیقاً گزارشی از زندگی زنان آن دوران است و همچون اکثر نمایشنامه‌هایی که توسط این مجمع به اجرا درمی‌آمد، بر محرومیت و نقض حقوق زنان تأکید بسیار شده بود. همچنین، «کانون بانوان» که در سال ۱۳۱۴ تشکیل شد، در بخشی از فعالیت‌های خود، تعدادی نمایشنامه روی صحنه برد که جملگی آنها در جهت کشف حجاب و مسئله زنان بود (کازری، ۱۳۸۴: ۲۳ - ۲۱). می‌توان نتیجه گرفت که به‌کارگیری از جلوه‌های دیگر هنر یکی از نوآوری‌ها و ایده‌های مترقی در جهت بیان مشکلات زنان ایران آن عصر تلقی می‌شود. این روش به‌دلیل آسان‌بودن انتقال ماهیتش می‌توانست طیف وسیعی از زنان کم‌سواد را به خود جذب کند و زمینه‌های رشد فکری آنها را فراهم آورد.

به‌طور خلاصه، از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های زن سنتی ایران در متون روشنفکری این دوران می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فرو دست‌بودن زنان: از دیدگاه روشنفکران، زن سنتی ایرانی نه تنها در سلسله‌مراتب اجتماعی دارای جایگاهی پایین‌تر از یک مرد است، بلکه اساساً او به‌عنوان برده و مملوک مرد به‌شمار می‌رود. این دسته از روشنفکران معتقدند؛ شیوه آموزش، روابط فردی و خانوادگی و امر

قضا در جامعه سنتی ایران، برخاسته از باورها و هنجارهای فروترانگاری زنان است. از این رو در اغلب نوشته‌های آنان، زنان با اجحافی دوسویه مواجه‌اند؛ نخست، از سوی بخشی از فرهنگ جامعه - که زن را به‌عنوان جنس دوم، وسیله بهره‌برداری می‌داند - و دیگری، از سوی فرهنگ قشری که راه آموزش و ارتقای فکر را بر زنان می‌بندد. برای مثال، «علی‌اکبر دهخدا» در مقالات «چرند و پرند»، فرودست بودن زنان در جامعه ایرانی را چنین به تصویر می‌کشد:

«... من درست الان یادم است که خدایامرز خاله فاطیم هر وقت که ما بچه‌ها بعد از پدر خدایامرز شیطانی می‌کردیم و خنده را سر می‌گرفتیم، می‌گفت الهی هیچ خانه‌ای بی‌بزرگ‌تر نباشد. بزرگ‌تر لازم است، رئیس لازم است، آقا لازم است» (دهخدا، ۱۲۸۶: ش ۲۵).

هم او، در شماره ۲۷ «چرند و پرند» می‌نویسد:

«همه‌کس این را می‌داند که میان ما، زن را به اسم خودش صداکردن عیب است، نه همچو عیب کوچک، خیلی هم عیب بزرگ. واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟ تا زن اولاد ندارد، آدم می‌گوید: او هووی!!! وقتی هم بچه‌دار شد، اسم بچه‌اش را صدا می‌کنند؛ مثلاً ابو فاطمی، ابو رقی و... زنم می‌گوید: هان آن وقت آدم حرفش را می‌زند، تمام شد و رفت، وگرنه زن را به اسم صداکردن محض غلط است».

به نوعی، غالب بودن تفکر عامه سنتی از بدو کودکی، سبب می‌شد که داشتن دیدی پرسش‌گرایانه درباره هویت را از خود بزدايند و خود را در مقامی پایین‌تر از مرد ببینند.

فقر فرهنگی: همچنین، در بیشتر آثار برجسته این دوره، زن سنتی ایرانی، موجودی خرافاتی، بی‌سواد، امل، نادان و عقب‌مانده به‌تصویر کشیده می‌شود که قرن‌ها در بند رسوم و سنت‌های غلط پیشینیان خود بوده است. او حتی به ابتدایی‌ترین دستاوردهای دانش و فرهنگ نو و کهن نیز ناآگاه است و البته همین جهالت، زمینه‌ساز اجحاف بر او از سوی مردان و جامعه محسوب می‌شود. همان‌طور که «صادق هدایت» در کتاب «نیرنگستان» با اشاره به کتاب «کلثوم‌نه»، تألیف «آقا جمال خوانساری» در دوره صفویه، توسل به خرافات، جهل و نادانی و تبعیت از آداب و رسوم غلط پیشینیان را از جمله عواملی بدبختی و تیره‌روزی زنان در ایران معرفی می‌کند. دهخدا نیز، بارها بر عقب‌ماندگی و جهالت و نادانی زنان ایرانی تأکید می‌کند. او در شماره ۲۶ می‌نویسد:

«... بیوک آقای نایب‌الحکومه آستارا، شب سوم پسردایی‌اش به زنش گفته بود، دکمه پیراهن من افتاده بدوز، ضعیفه جواب داده بود که خوب نیست رگ و ریشه به‌هم وصل می‌شود؛

بیوک آقا گفته بود، رگ و ریشه چطور به هم وصل می‌شود؟ جواب گفته بود، مرگ و میر توی ما می‌افتد. ..» (همان).

«میرزا آقاخان کرمانی»، از بنیان‌گذاران تفکر سوسیال دموکراسی و از جمله روشنفکران ایرانی اصلاح‌طلب دوره مشروطه، در رساله «سه مکتوب» می‌گوید:

«بی‌اهتمامی در معیشت و تربیت زنان نه همان اسباب خرابی و فساد اخلاق ایشان شده، بلکه باعث خرابی طبایع و اخلاق بازماندگان ایشان است. از این جهت مواظبت در تربیت و رعایت حقوق و حرمت فرنگیان از زنان دریچه‌ای است که مایه حسرت بینندگان و حسرت پادشاهان شده. حمد خدا را که ما ایرانیان ابداً ملتفت این نکات دقیق که مدخلیت‌های بزرگ در طبیعت دارد، نشده‌ایم و زنان را جزو آدم و انسان نمی‌شماریم، والا از غیرت و حمیت می‌میریم» (کرمانی، ۱۳۵۲: ۱۳۲).

به‌طور کلی، می‌توان گفت که هر طبقه اجتماعی با به‌دست‌آوردن آگاهی و دانش است که می‌تواند پیشرفت کند که ترقی در زمینه فرهنگ نیز تابعی از این مقوله است. ایجاد آگاهی در جامعه، امری است که می‌بایستی سیستماتیک نهادینه شود که این کار می‌تواند به‌عنوان مثال، توسط یک حکومت از راه‌های مختلف صورت گیرد. در دوره‌های صفویه و قاجار امری در جهت مخالف صورت گرفت که نتیجه آن تنزل مقام زن ایرانی بود.

فقر اجتماعی: زن در جامعه سنتی ایران، گرفتار در مناسبات اجتماعی غلط و کوتاه‌بینانه و تبعیض‌آمیز و نیز محروم از حقوق انسانی، اجتماعی و شهروندی؛ همچون تحصیل، اشتغال، برابری، حق رأی و حق انتخاب شیوه زندگی ترسیم می‌شود. در مطلبی که حدود یک دهه پس از انقلاب مشروطه در هفته‌نامه «حبل‌المتین» به چاپ رسیده است، علت عقب‌افتادگی زنان، حاکمیت نگرش مردسالارانه در جامعه معرفی می‌شود: «به‌لحاظ اجتماعی، از قدیم‌الایام زن را «آلت معطله» و جزء افراد بی‌کار جامعه می‌دانستند که لایق «مصدق لفظ ضعیفه» است. در جامعه، این‌طور تعلیم کرده‌اند که با زن مشورت نکنید و رأی آنها را اجرا ننمایید و هرچه زن می‌گوید، خلاف آن عمل کنید، تا آسوده و خوشبخت باشید. از این‌رو، «اغلب شوهرها با یک خشونت اخلاقی و شدت لهجه و فحش با زن‌های خود گفت‌وگو می‌کنند؛ زیرا شنیده و تعلیم گرفته‌اند که اگر با زن‌ها مدارا کنید و ظلم نکنید، آنان به شما ظلم می‌کنند». بر این اساس، مردان به تصور یک جنایت موهوم غیرواقع، لازم دانسته (زنان را) قبلاً قصاص نمایند (حبل‌المتین، ۱۳۹۲: ۱۷). تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین‌شاه، در کتاب خاطرات خود در انتقاد از اینکه همواره تلاش شده است تا زن ایرانی در جهل و بی‌اطلاعی نگاه داشته شود، می‌نویسد:

«عادات و اخلاق مملکتی را باید در اینجا ملامت نمایم که راه طرق و سعادت را به روی تمام زن‌ها مسدود نموده و این بیچارگان را در منتهای جهل و بی‌اطلاعی نگاه داشته‌اند و تمام عیوب و مفاسد اخلاقیه، به واسطه عدم علم و اطلاع زن‌ها در این مملکت تولید و نشر داده شده است».

دهخدا معتقد است که این امر، به دو دلیل عمده است؛ اول آنکه در جامعه ایران، مردان امکان بالقوه پیشرفت را داشتند، در حالی که جامعه، این حق را از زنان سلب کرده بود و دوم، از آنجا که زنان در جامعه مردسالار زندگی می‌کردند، مرد ایرانی اگر هم عقب‌مانده بود، با این حال قدرت اجتماعی را در دست داشت و می‌توانست بر نیمی از این جامعه ستم روا کند. غالب بودن تفکر واپسگرا در جامعه ایران، زن‌ها را از بسیاری از حقوق اجتماعی خود محروم کرد که این خود یکی از عوامل مهم در عقب‌ماندگی این قشر به‌شمار می‌رود. شاید این دیدگاه نیز تا قدری قابل تأمل باشد که مشارکت اجتماعی زنان سبب آگاه‌شدن آنها از پیرامون خود و حرکت به سوی مطالبات خود می‌بود که با تفکر عامه عصر خود در تضاد قرار داشت و جریان حاکم از راه‌های گوناگون مانع آن می‌شد.

تیره‌روزی، حقارت و منفعل‌بودن زنان: «تاج‌السلطنه»، در خاطرات خود به ظلمی که به‌عنوان یک زن همواره بر او رفته است، می‌گوید:

«بیچاره من که مثل اسیر و کنیز با جواهرات و تزیینات ظاهری فروخته شوم؛ در حالتی که همین شوهر را ندیده و به اخلاق او عادت نداشتم، بلکه این انیس و مونس تا آخر عمر خیالی قبول کرده، در مخیله خود فقط اسم شوهر را پرورش داده بودم».

هم او باز در خصوص ظلم و ستمی که بر زنان می‌رود، می‌نویسد:

«زندگانی زن‌های ایران از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه و دیگری سفید. در موقع بیرون آمدن و گردش کردن، هیاکل موحش سیاه عزا و در موقع مرگ، کفن‌های سفید».

«پروین اعتصامی» نیز، در وصف حال زن در جامعه سنتی ایران چنین می‌سراید:

از این گویی که ایرانی نبود

پیشه‌اش چون تیره‌روزی و پریشانی نبود

زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت

زن چه بود آن روزها، گر ز آن‌که زندانی نبود

از برای زن به میدان فراخ زندگی

سرنوشت و قسمتی، جز تنگ‌میدانی نبود

نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
این ندانستن ز پستی و گران‌جانی نبود
(اعتصامی، ۱۳۷۱: ۱۴۴)

یکی دیگر از مسائلی که معلول نوع نگرش نابرابر آن زمان بود، منفعل تلقی شدن نقش زن در جامعه بود. به عبارت دیگر، واقعیت‌های ساخته شده در آن زمان، زن را این‌گونه توصیف می‌کردند.

ستم‌پذیری زنان: روشنفکران ایرانی در متون خود همواره تلاش کرده‌اند تا ستمی را که در جامعه و خانواده بر زنان وارد می‌شود و آنها ناگزیر به تحمل آن هستند، بازگو کنند. این دسته از روشنفکران بر این باورند، تا زمانی که در جامعه ایرانی، زنان در وضعیتی نابرابر به سر می‌برند و از حقوق شخصی و اجتماعی برخوردار نیستند و همواره مورد ستم و تبعیض قرار می‌گیرند، هیچ‌گونه راه‌حلی برای رهایی اجتماعی آنها وجود ندارد و این جامعه، همچنان عقب خواهد ماند و راهی نیز برای پیشرفت آن مشاهده نمی‌شود.

مسئله ستم‌دیدگی زنان ایرانی در مقالات «چرند و پرند» به دفعات تکرار می‌شود. در این مقالات، زن مقهور نظام اجتماعی است و هیچ‌گونه حق و حقوقی از خود ندارد. همچنین، صابر طاهرزاده، شاعر نشریه «ملانصرالدین»، بسیاری از اشعارش را به موضوع ستم‌دیدگی زنان اختصاص داده و با طنز لطیف خود، تصویر جان‌داری از بی‌عدالتی‌های اجتماعی نسبت به آنان را به نمایش می‌گذارد. موضوعاتی که صابر برای شعرهای خود انتخاب می‌کند، در آن زمان بسیار بکر و جالب بوده است. مثلاً دختری کم‌سن و سال را به شوهری پیر داده‌اند که هم‌سن پدر اوست. دختر نه تنها او را دوست ندارد که از او و قیافه‌اش وحشت دارد و می‌ترسد.

پرده‌نشینی و دنیای بسته زنان: در تمامی رمان‌هایی که در این دوره نوشته می‌شود؛ همچون «تهران مخوف» اثر مشفق کاظمی در سال ۱۳۰۴ هـ ش، «روزگار سیاه» از خلیلی ۱۳۰۳، «شهرناز» ۱۳۰۴، «اسرار شب» ۱۳۰۵ از یحیی دولت‌آبادی، «هما»، «زیبا»، «پریچهر» از محمد حجازی، «جنایات بشر» از ربیع انصاری، «تفریحات شب» از محمد مسعود، «من هم گریه کرده‌ام» از جهانگیر جلیلی ۱۳۱۳؛ زنان قربانیان اجتماعی فقر و جهل و فساد و فحشا به تصویر درمی‌آیند. در این رمان‌ها، دنیای بسته زنان تنها به یک چهاردیواری محدود است و در این دنیای بسته، یگانه انگیزه دختران برای ادامه زندگی، یافتن شوهر و پس از آن، خدمت‌کردن به اوست. شعرای این دوره نیز به یاری سرنوشت زن، فساد جامعه و اجتماع

شهری را نشان می‌دهند. برای مثال، عشقی که در سیاست و ادبیات خواستار دگرگون کردن و برانداختن راه و رسم دیرین و گشودن راه‌های نوین است، در ایده‌آل پیرمرد دهقانی، از سرگذشت «زن» به فساد و ستم اجتماعی و تبهکاری نوع بشر می‌رسد. میرزا آقاخان کرمانی نیز، در رساله «سه مکتوب» از وضعیت زنان ایران انتقاد می‌کند و در این باره می‌گوید:

«زنان ایران نه تنها در نظرها خفیف و بی‌وقر (وقار) و حقیر یا دلیل ضعیف و مانند اسیرند، بلکه از هر دانشی مهجور و از هر بینشی دور و از همه چیز عالم بی‌خبرند و از تمام هنرهای بنی‌آدم بی‌بهره و بی‌ثمر. چرا نباشد و حال آنکه یک‌هزار و دویست و هشتاد سال است که در چادر مستورند و از معاشرت دور و در زاویه خانه‌های خراب عنکبوت‌وار از خیالات خویش می‌ریسند و بر وفق طبیعت ضعیف خود می‌بافند. شب همه شب در فکر اینکه به چه حیل از دست آن شوهر نامرد نمرودکردار و شدادرفقار، گریبان خود را خلاص کند و روز همه روز در خیال آنکه چه تزویر از برای اجرای تنفسات طبیعی که در آن اسیری و ذلت و حقیری و ضعف و مسکنت یک‌هزار و دویست و هشتاد ساله تربیت شود، پیداست چگونه بار آورد و چه قسم میوه ناگوار نه تنها این اسارت و ذلت که اساس دسیسه و حیل است، خود زنان ایران را خراب دارد، بلکه مبرهن است اولاد و احفادی که از ایشان متولد می‌شوند، صاحبان همان اخلاق و عادات مادر فرزند را طبعاً می‌آموزد» (کرمانی، ۱۳۵۲: ۱۳۱ - ۱۳۰).

در میان یک‌صد خطابه (جلد دوم «سه مکتوب»)، چهار خطابه به زنان اختصاص یافته است. کرمانی در این خطابه‌ها زنان ایرانی را «مردگان زنده» می‌نامد و آنان را قربانی نظام اجتماعی و سیاسی تلقی می‌کند که زنان را از امتیازات طبیعی خود محروم ساخته است. به نظر کرمانی، به دلیل محیط فاسد، امکان به وجود آمدن شرایطی برای تربیت زنان وجود ندارد و این در واقع، برخاسته از دو منبع است: نخست، نخبگان ثروتمند سلسله قاجار که مخالف روح ملی‌ای هستند که او در آرزوی آن است و دیگری، اسلام که آن را اهرمی در جهت انتقال فرهنگ منحط عرب ارزیابی می‌کند. میرزا آقاخان در یکی از این خطابه‌ها به تعدد زوجات و حجاب و پرده‌نشینی حمله می‌کند. او ضمن ستایش وضعیت زنان در ایران پیش از اسلام، حجاب را مورد انتقاد خود قرار می‌دهد؛ چراکه حجاب زن از یک‌سو، عامل فساد مرد و رواج همجنس‌گرایی در جامعه و از سوی دیگر، پرده‌نشینی زنان اصلی‌ترین دلیل محرومیت آنها از برخورداری از حقوق انسانی و اجتماعی است:

«اول عیب، این درجه پرده‌داری زنان در ایران، به کلی ایشان را از معاشرت و مراد و معامله با مردان مانع گردید. از خرید و فروش و گفتگو و معاملات و تجارت و صنایع و

حرف ظریفانه و کسب اخلاق و عادات پسندیده و آموختن آداب متمدنانه و دیدن زندگی و حیات آدمیت و فهمیدن رسوم انسانیت و پیدانمودن قوت معاونت در معیشت و تعلیم گرفتن علم و آداب و کمال و فنون و طرز و طور و وضع و ترتیب اداره بیتیه و رفتار و گفتار با اولاد و شوهر خویش از این همه فواید، بیچاره زنان را محروم و مانند عضو شکسته و دست‌بسته و حیوان بی‌زبان و آدم شل و کور و کر و فلج در زندان گرسنه و تشنه کرده‌اند. دوم عیبی که برای روبستن و به خانه‌نشستن زنان ایران مترتب است، اشکال ازدواج است؛ زیرا که شوهر و زنی که بایست تمام عمر با هم زندگی کنند و به سر و اخلاق و عادات و جمال و کمال هم را بیسندند. والا چگونه به رضایت و خوشوقتی دو مخالف طبیعت و متضاد خو و فطرت یک عمری توانند با هم معیشت و معاشرت نمایند. یک عمر که سهل است، بلکه یک‌سال محال است. از این جهت که مردان ایران، زنان را ندیده خریدند و نشناخته پسندیده‌اند» (همان، ۱۵۳).

در رساله «هشت بهشت»، میرزا آقاخان کرمانی، شریعت را تابع شرایط زمان و مکان می‌داند و بر آن است که زن و مرد:

«... تا چهار سال قبل از وقوع نکاح با یکدیگر معاشرت و مؤانست نمایند تا به محاسن و معایب یکدیگر واقف باشند و ازدواج از روی فریب نباشد و طرفین به میل خاطر خود باید انتخاب جفت نمایند تا به اجبار و تکلیف پدر و مادر و رؤسا نباشند و نکاح میان اکفا و اشیاء واقع شود تا مغایرت در مسلک میان ایشان پدید نیاید و زنان در حظوظ و حقوق با مردان مساوی باشند و ایشان را از هرگونه علوم و فنون و صناعات بیاموزند و به نیک و بد واقف شوند و عدم حجاب زنان و سخن‌نگفتن ایشان با مرد بیگانه تا به کلی هیچ معصیت و عمل عمل فاحشی تولید نکند..» (کرمانی، ۱۳۵۳، ۱۰).

زن مدرن؛ دیگری زن سنتی: در غالب متون روشنفکری این دوره، تلاش بر آن است تا با ارائه چهره‌ای پیشرفته و تحسین‌برانگیز از زنان اروپایی، تنها راه نجات زنان ایرانی را از وضعیت ناشایست خود، الگوگیری از زنان غربی معرفی کنند. در این رویکرد، زن غربی از یک‌سو از تمام بدبختی‌ها و ناشایستگی‌های زن ایرانی به‌دور و از سوی دیگر، واجد تمام فضیلت‌ها و خوشبختی‌های انسانی به تصویر کشیده می‌شود. او زنی تحصیلکرده، رها از قیود حجاب، سنت و جهل و خرافه است که همواره در پی دانش‌اندوزی و مبارزه و تلاش برای به‌دست‌آوردن حقوق اجتماعی؛ همچون آزادی، برابری (مساوات)، حق رأی، حق انتخاب و استقلال اقتصادی است. برای مثال، دهخدا در مقالات خود متذکر می‌شود:

«زمانی که زن ایرانی سرگرم خرافات است و به کارها و امور خرافی می‌پردازد، زنان انگلیسی برای حقوق سیاسی خود مبارزه می‌کنند، اجتماعات بزرگی را تشکیل می‌دهند، مقالات و کتاب‌های متعددی می‌نویسند و مبارزات آنان چنان گسترده می‌شود که مطبوعات انگلیسی بخش وسیعی از توجه خود را به زنان معطوف می‌کنند و نمایندگان پارلمان انگلیسی نیز، به مسائل زنان و مبارزه آنها توجه نشان می‌دهند».

بنابراین، در برابر زن جاهل ایرانی، زن باسواد و مبارز انگلیسی قرار گرفته است. حسن تقی‌زاده مدیر روزنامه کاهه که از شخصیت‌های معروف این دوره است و به‌ویژه تئوری او یعنی؛ «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» حائز اهمیت به‌شمار می‌رود، هرچند در نوشته‌های خود از ضعف‌های فیزیکی و ذهنی زنان سخن نمی‌گوید و نیز نسبت به ازدواج و پرورش نسل، وسواس و دغدغه‌چندانی ندارد، اما دفاع او از حقوق زنان پیچیده‌تر و عمیق‌تر از اینهاست. او نه تنها از طریق کاهه، بلکه از طریق حزب تجدد (ترقی) نیز، مدافع اصلاحات اجتماعی در مورد زنان بود. همچنین، تقی‌زاده از نخستین شخصیت‌هایی است که در بحبوحه انقلاب مشروطه از حق زنان برای تأسیس انجمن‌هایی مختص خود آنان دفاع کرد. او معتقد بود که جامعه همچون یک ماشین است که هر یک از بخش‌های آن، وظایفی را باید برعهده گیرند، وگرنه آن جامعه حرکت نخواهد کرد. مطابق این دیدگاه مکانیکی و کارکردگرایانه، زنان وظیفه دارند که «از مدنیت، عفت و شکیبایی» برخوردار باشند؛ چراکه با رشد زنان، مردان نیز اصلاح خواهند شد.

در میان روشنفکران این دوره، آخوندزاده از نخستین نوگرایان ایرانی محسوب می‌شود که بسیار جدی و اساسی در مباحث مربوط به زنان دست به قلم می‌برد و در این زمینه، پیش‌رو نوگرایان ایران به‌شمار می‌رود؛ چراکه جامعه آن روز ایران در شرایطی نبود که ایراد مسایل زنان و حقوق آنها جایی در مباحث داشته باشد. از مترقی‌ترین افکار آخوندزاده می‌توان با اعتقاد به آزادی زن، الغای تعدد زوجات و ایجاد مساوات میان زن و مرد در تمامی حقوق اجتماعی، تعلیم و تربیت و آزادی حجاب زن اشاره کرد. از مهم‌ترین اندیشه‌های او درباره زنان، آزادی و برابری زن با مرد در زمینه حقوق اجتماعی است. آخوندزاده در مورد تعدد زوجات که با شرایط خاص جایز شمرده می‌شود، به‌صراحت اذعان می‌دارد که این اصل برخلاف دموکراسی است و می‌افزاید که در جوامع اسلامی زن و مرد دارای حقوق برابر نیستند. از نظر او قانون تعدد زوجات از رسوم زشت و ناپسندی است که ارتباط میان زن و شوهر را در جامعه اسلامی به‌صورت مالک و مملوک درمی‌آورد که خلاف عدالت و مساوات است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۰۵).

نوشته‌های آخوندزاده درباره‌ی حقوق و آزادی زن و نشر فرهنگ و دانش و تغییر الفبای اسلامی و برانداختن پندارهای پوچ و تصمیم‌های غلط، تأثیرات عمده‌ای در پیشرفت ملت‌های خاور نزدیک داشته است. او بیش از همه بر مسئله آموزش و سواد تأکید داشت و آموزش اجباری را لازمه دولت آزادی‌خواه می‌دانست. آخوندزاده در بحث تعلیم و تربیت و آموزش زن و مرد، از پروتستان‌تیسیم در اسلام صحبت می‌کند و معتقد است که با این کار می‌توان آموزشی برابر برای زنان و مردان فراهم آورد. او بر این باور است که نظام آموزشی سنتی، زن را از آموزش محروم کرده و او را در جایگاه فرودست قرار داده است. به همین دلیل، باید با نظام آموزشی مدرنی جایگزین شود تا هر دو جنس، به صورت برابر آموزش داده شوند و تغییر الفبا را یکی از راه‌های باسواد شدن زنان در زمانی کوتاه می‌داند. آخوندزاده با نوشتن مقالات، کتب و نمایشنامه‌های متعدد همواره تلاش کرده است تا تعریف و فهم نوینی از زن در جامعه ایرانی ارائه دهد و او را فارغ از مناسبات سنتی جامعه، موجودی انسانی به تصویر درآورد که در مناسبات و روابط اجتماعی نوین از هویتی مستقل و نیز جایگاهی برابر با مردان برخوردار است. زن مدرن در نمایشنامه‌های او، زن ره‌اشده از قیود سنت‌های فکری و دینی جامعه سنتی و عرضه‌کننده نقش بسیار مؤثری در تعیین سرنوشت خود است. به عنوان مثال، در یکی از نمایشنامه‌هایش به نام «موسی زوردان» قهرمان خود را زن انتخاب می‌کند و برخلاف تفکرات رایج مبنی بر سرآمد بودن مردان بر زنان و اعتقاد بر عقلانیت مردان در مقابل توسل زنان به خرافات و سحر و جادو، مردان را نیز معتقد به سحر و جادو می‌داند و بالأخره زنان داستان او موفق می‌شوند نظرات خود را به مردان بقبولانند (اروجی، ۱۳۹۵: ۱۹). همچنین، در نمایشنامه «مرد خسیس» که به «حاجی قره» نیز شهرت دارد، به مقام و جایگاه زن و ایستادگی و پایداری او توجه شده است. در نمایشنامه «وکلائی مرافعه» نیز عنصر زن، مقام و منزلت والا و قدرتمندی دارد که به دنبال خواست آزادی خود است. سکینه‌خانم، وارث حقیقی برادرش، مرحوم حاجی غفور، است، اما اطرافیان او به کمک وکیل عدلیه سعی دارند تا او را از ارث محروم کنند. او دختر زرنگ و فهمیده‌ای است که به حقوق خود واقف است و با ایستادگی و هوشیاری و با کمک شهادت درست شاهدان به حق قانونی و ارث خود می‌رسد. همچنین، او در بحث ازدواج، اختیار زندگی‌اش را به دست می‌گیرد و به عمه پیرش که می‌خواهد او را به اجبار شوهر بدهد، چنین می‌گوید:

«من کی به تو اذن دادم مرا به آفاحسین شوهر بکنی؟ من حالا دیگر نه پدر دارم، نه برادر، خودم وکیل خودمم. .. دیگر اختیار خودم را از دست نمی‌دهم. هیچ‌کس نمی‌تواند مرا شوهر دهد: (همان، ۲۵۶-۱۵۷).

سکینه‌خانم رو در روی خواستگارش می‌ایستد و دست رد به سینه او می‌زند و می‌گوید: «خواهش دل به زور نیست» (همان، ۲۶۴)، اما مترقی‌ترین اندیشه‌های آخوندزاده و نگرش‌های او در مورد زن در «مکتوبات کمال‌الدوله» بیان شده است. او در این رساله، درباره زن و جایگاه بالای او در اجتماع سخن می‌گوید و از آن دفاع می‌کند. از نوشته‌های آخوندزاده کاملاً پیداست که او مخالف حجاب پذیرفته در جامعه اسلامی است. او که قائل به آزادی و حقوق برابر زن با مرد است، حجاب را که مخالف آزادی زن می‌داند، کاملاً رد می‌کند و آن را مربوط به جامعه عربستان و مسائلی می‌داند که در روابط میان پیامبر اسلام (ص) و همسرانش و اعراب پیش آمد (همان، ۲۰). او در این رابطه، می‌نویسد:

«با نزول آیه حجاب، نصف بنی‌نوع بشر را که طایفه اناث است، الی مرور دهور به حبس ابدی انداخت» (همان، ۵۵).

به‌هر صورت، آخوندزاده به‌زعم خود، درصدد بالابردن مقام زن بود؛ اگرچه این کار در آن دوران سنت‌شکنی آشکاری بود؛ چراکه زنانی که در جامعه، خوار و زبون بودند، به یک‌باره به‌دنبال حقوق، آزادی و رهایی از قیود نظام اجتماعی خود می‌افتند و پیروز می‌شوند. طالبوف، دیگر روشنفکر عصر مشروطه، در پاسخ به دریافت نسخه‌ای از کتاب «تحریرالمرثه» تألیف قاسم امین مصری که توسط میرزا یوسف‌خان اعتصام‌الملک، چندسال پیش از مشروطیت، ترجمه شده بود و در خصوص حقوق و آزادی زنان بود و به‌نام «تربیت نسوان» در تیریز چاپ شد، می‌نویسد:

«صد مرحبا بر آن سلیقه معنوی که سنگ گوشه بنای عمارت بزرگ تمدن لاابد منه وطن را گذاشتی که در آتیه در مجالسی که نسوان ایران دعوی تسویه حقوق خود را با نطق‌های فصیح و کلمات جامعه اثبات می‌کنند، از مترجم «تربیت نسوان» تذکره و وصافی خواهند نمود» (از نامه مورخ ۲۶ شعبان ۱۳۱۸ طالبوف به میرزا یوسف‌خان اعتصام‌الملک).

کسروی نیز در مجموعه‌ای با عنوان «مادران و خواهران ما» به طرح دیدگاه‌های خود درباره زنان می‌پردازد. حتی عنوان نوشته او نیز، تأکیدی بر وابستگی زنان و تا حدودی طفیلی بودن آنان نسبت به «ما»ی مردانه است. در این مجموعه، کسروی دیدگاه‌های جالبی درباره حجاب،

اختلاط زن و مرد و مسائلی از این قبیل دارد. از جمله، برخلاف روبه‌رایج که حجاب را متعلق به اسلام می‌داند، می‌گوید:

«کسانی که هوادار حجاب هستند، اگر آن را حکم اسلام می‌پندارند، اسلام چنین حکمی ندارد و زنان خود پیغمبر، زنان روباز بودند» (کسروی، ۱۳۲۳، ۲۳۵).

او حجاب زنان در جامعه سنتی ایران را به‌عنوان سمبل عقب‌افتادگی کشور معرفی می‌کند و در این زمینه می‌نویسد:

«به دستاویز روگرفتن و خود را پوشانیدن، زنان از توده بیرون افتاده بودند، به دستاویز همان روگرفتن به انجمن‌ها نمی‌آمدند، از پیشامدهای کشور و توده به یک‌بار ناآگاه می‌ماندند، از دانستنی‌ها پاک بی‌بهره می‌بودند. در این کشور می‌زیستند و کم‌ترین دل‌بستگی به آن نمی‌داشتند و نمی‌توانستند داشت. آنچه در ایران می‌بود، این‌ها می‌بود. کوشش ما نیز در برداشتن اینها می‌بوده است و می‌باشد... ما می‌گوییم، زنان از مردم این کشورند. در این کشور زندگی می‌کنند. یک‌نیم مردم، زن‌هایند. باید معنی زندگی و راه آن را بدانند. از جهان و پیشامدهای آن آگاه باشند. در راه نگه‌داری کشور و آبادی توده با مردان همگامی نمایند. در روزهای سخت به کار خورند. من می‌پرسم: آیا از آن زنان، با آن چادر و چاقچور و روبند و با آن رمیدگی از مردان، در پیشامدهای ناگهانی، کاری ساخته توانستی بود؟! .. نه آن است که تا چادر و چاقچور پوشیدندی و روبند زدندی، شدنی شده بودی؟! .. نه آن است که با آن بند و بست هیچ کاری نتوانستندی».

او در خصوص درس و پیشه، معتقد است:

«دختران باید همچون پسران، درس خوانند تا از دُزآگاهی بیرون آیند و به جهان و زندگانی، بینا گردند».

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که از جمله روشنفکران با گرایش لیبرال دموکراسی است و با نگارش رساله‌های متعدد در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و آموزشی در بیداری اجتماعی ایرانیان سهمی‌به‌سزا داشته است، تعلیم و تربیت نسوان را از مهم‌ترین اصلاحات و الزامات اجتماعی می‌دانست. او بر آن بود که:

«نصف هر ملت مرکب است از زن؛ هیچ طرح ملی پیش نمی‌رود، مگر به معاونت زن‌ها. زن‌های ایران باید ملانکه ترویج آدمیت باشند. وجود آنها را در مقام باید خیلی محترم داشت. یک زن که آدم باشد، می‌تواند به قدر صد مرد عاقل از برای پیشرفت آدمیت، مصدر خدمت بشود» (قانون، ۱۳۶۹: ۷ - ۳).

همچنین، ملک‌الشعراى بهار، یکی از مشکلات جامعه‌ى زمان خود را عدم توجه به فراگیرى علم از سوى زنان می‌بیند و عقیده دارد که زن، نیمی از پیکر جامعه است و اگر به سمت و سوى علم گام بر ندارد، چیزى جز جهل، بهره‌ى جامعه نخواهد بود و این امر، باعث فلج شدن جامعه می‌گردد. او عقیده دارد که آینده‌ى کشور در دستان زنان دانا و تحصیلکرده خواهد بود، چنان‌که در قصیده «جوان‌بخت و جهان‌آرایى‌ای زن» می‌سراید:

سوى علم و هنر بشتاب و کن شکر
که در این دوره والایى‌ای زن
به کار علم و عفت کوش امروز
که مام مردم فردایی‌ای زن
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۰۳)

بهار در اشعار خود، زنانی را که حجاب دارند، جاهل می‌خواند و از علم و ادب بی‌بهره می‌داند. او آنها را به برافکندن حجاب فرامی‌خواند و می‌گوید:

زنانی که به جهل در حجاب‌اند
ز آداب و هنر بهره نیابند
فروخوان کتاب را
برافکن حجاب را
(بهار، دیوان، ج ۲: ۱۱۷۵)

در اشعار «ابوالقاسم لاهوتی» نیز، می‌توان بازتاب دیدگاه نوین نسبت به زن را دریافت. او زنان ایران را به همراهی با مردان و پرهیز از بی‌کاری و خانه‌نشینی دعوت می‌کند. نکته‌ى جالب توجه در دیدگاه لاهوتی این است که او بیشتر بر جنبه‌ى اقتصادى و اشتغال زنان تأکید دارد. بی‌شک، این رویکرد لاهوتی برخاسته از گرایش سوسیالیستى او با تأثیرپذیرى از جریان‌های فکرى و اجتماعى نوپدید در شوروى آن زمان، در او شکل گرفته است. همچنان‌که در بیتی از او می‌خوانیم:

باید همه جا قرین شود زن با مرد
بیکار در این جهان نماند یک فرد
(لاهوتى، ۱۳۵۸: ۱۳۰)

همچنین، این شاعر، خواهان شرکت زنان در فعالیت‌های حکومتی و سیاسی است و از این نظر، زنان غرب را الگوی زنان ایران می‌داند و از زنان ایرانی می‌خواهد تا مانند زنان کشورهای اروپایی نسبت به حوادث و تصمیمات سیاسی و حکومتی بی‌تفاوت نباشند:

زن‌های غرب در سرکار حکومت‌اند

در دست مرد شرقی تو چون برده‌ای هنوز

(همان، ۸۹۳)

و همین مفهوم را در بیتی دیگر، چنین تکرار می‌کند:

بگذار که دختران آزاد شرکت بکنند در حکومت

(همان، ۶۰۶)

در آثار لاهوتی، به موضوع آزادی زن هم به‌طور محدود اشاره شده است. قراین و شواهد نشان می‌دهد که در نظر او، آزادی زن به‌معنای تشبیه او به زن فرنگی از راه تقلید در ظواهر است و این، تنها چیزی است که زن را از اسارت نجات می‌دهد. اسارت زن در نظر او تنها به‌معنای گرفتار بودنش در منجلاب خرافات، خودکم‌بینی، رسوم ظالمانه و باورداشتهایی چون؛ ناقص‌العقل بودن زنان نیست، بلکه در معنای پایبندی به حجاب و التزام به وظایف منطبق با فطرت زن هم هست. شرکت در حکومت، داشتن فعالیت اقتصادی خارج از منزل و تشبیه به مردان از دیگر مصادیق آزادی زن از نظر لاهوتی است:

آفرین بر قوه‌ای کز پرده آزادت نمود

حیف بود این حسن عالمگیر ماند در حجاب

(همان، ۹۲)

همچنین، لاهوتی جهل و بی‌سوادی را برای زن عیب می‌شمارد و زن را آراسته به زیور دانش می‌خواهد؛ چنان‌که ازدواجش با زنی روسی، اما فرهیخته و علاقه‌مند به ادب و هنر ایرانی، مؤید این ادعاست. او گسترش علم و ادب میان زنان را از پیامدهای انقلاب اکتبر روسیه می‌داند و از دختران ایرانی می‌خواهد، با تقلید از دختران ازبک، چادر بنهند و کتاب بردارند (همان، ۷۳):

ای دختر نامدار ایران از روی خود این نقاب بردار

چون دخترکان اوزبکستان چادر بنه و کتاب بردار

(همان، ۶۴۹)

دیدگاه ایرج میرزا نیز دربارهٔ فعالیت زن در اجتماع به نظرات لاهوتی نزدیک است. او زنان کشورهای اروپایی را الگوی زنان ایرانی می‌داند و از آنها انتظار دارد تا مانند زنان غربی در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شرکت کنند و سربار و مایهٔ زحمت مردان نباشند (همان، ۶۹). ایرج میرزا برای دفاع از حقوق زن با زبان سرزنش‌آمیز خطاب به کل جامعه می‌گوید:

مگر زن در میان ما بشر نیست؟

مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۷۹)

او هم‌پیشه بودن زن با مرد را که به معنای ایفای نقشی همانند مرد از سوی زن در صحنهٔ اجتماع است، از جمله حقوق او می‌داند (همان، ۸۴). ایرج میرزا همچون ابوالقاسم لاهوتی، بر لزوم آموزش و پرورش زنان و ضرورت آشنایی ایشان با علوم و فنون نوین تأکید کرده است (همان، ۷۲). ایرج در سبک خاص خود با مددگیری از چاشنی طنز به انتقاد از شیوهٔ رایج ازدواج در آن دوره می‌پردازد. او این ازدواج‌ها را عامل شیوع روابط غیراخلاقی و نامشروع در جامعه برمی‌شمارد و می‌گوید:

چو عصمت باشد از دیدار مانع

دگر بسته به اقبال است و طالع

بدان صورت که با تعریف بقال

خریداری کنی خربوزهٔ کال

و یا در خانه آری هندوانه

ندانسته که شیرین است یا نه

(همان، ۸۵)

همچنین او مانند لاهوتی، دین را معضل ازدواج‌های زود هنگام و پیامدهای آن معرفی می‌کند. ایرج میرزا در مثنوی عارفانه، حجاب زن را مانع کارکرد اجتماعی او به‌شمار می‌آورد. او با طنز گزنده و گیرای خود، بارها به موضوع حجاب زن تاخته و آنان را که خواستار این پوشش هستند، سرزنش کرده است. روی خطاب او به همهٔ ملت ایران است که «به‌غیر از ملت ایران کدام جانور است که جفت خود را نادیده انتخاب کند» (جوادی، ۱۳۶۹):

نقاب بر رخ زن، سد باب معرفت است

کجاست دست حقیقت که فتح باب کند

بلی نقاب بود کاین گروه مفتی را

به نصف مردم ما مالک‌الرقاب کند

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۴).

در واقع، از نگاه ایرج میرزا حجاب، دلیل اصلی عقب‌ماندگی زنان ایرانی به‌شمار می‌رود. بدین‌جهت، او مانند برخی دیگر از روشنفکران متجدد در پی کشف حجاب کامل به‌سبک و سیاق غرب بوده است.

با استناد به رویکرد بازنمایی برساختی استوارت هال، مؤلفه‌های هویت سنتی و مدرن زنان را از دیدگاه روشنفکران می‌توان در جدول‌های ۱ و ۲ طبقه‌بندی کرد.

جدول ۱. مؤلفه‌های هویت سنتی زنان از دیدگاه روشنفکران دوره مشروطه و پهلوی اول

برساخت‌گرا	هویت زن سنتی
دهخدا (چرند و پرند)	فردست بودن زنان
صادق هدایت (نیرنگستان) دهخدا (چرند و پرند) میرزا آقاخان کرمانی (رسالة سه مکتوب)	فقر فرهنگی
روزنامه حبل‌المتین تاج‌السلطنه (خاطرات)	فقر اجتماعی
تاج‌السلطنه (خاطرات) پروین اعتصامی (دیوان)	تیره‌روزی، حقارت و منفعل بودن زنان
دهخدا (چرند و پرند) صابر طاهرزاده (نشریه ملا نصرالدین)	ستم‌پذیری زنان
مشفق کاظمی (تهران مخوف) خلیلی (روزگار سیاه) یحیی دولت‌آبادی (شهرناز، اسرارشب) محمد حجازی (هما، زیبا، پریچهره) ربیع انصاری (جنایات بشر) محمد مسعود (تفریحات شب) جهانگیر جلیلی (من هم گریه کرده‌ام)	پرده‌نشینی و دنیای بسته زنانه

جدول ۲. مؤلفه‌های هویت مدرن زنان را از دیدگاه روشنفکران دوره مشروطه و پهلوی اول

برساخت‌گرا	هویت زن مدرن
دهخدا (چرند و پرند)	مبارزه برای حقوق سیاسی تشکیل اجتماعات بزرگ نوشتن مقالات و کتاب‌های متعدد
حسن تقی‌زاده (روزنامه کاهه)	پیروی از فرهنگ اروپایی انجام اصلاحات اجتماعی در حوزه زنان مدنیت
آخوندزاده (تمثیلات / مکتوبات)	آزادی زن، الغای تعدد زوجات، ایجاد مساوات میان زن و مرد در تمامی حقوق اجتماعی، آموزش و آزادی حجاب زن
طالبوف	آزادی حقوق زنان
کسروی (خواهران و دختران ما)	حجاب = سمبل عقب ماندگی حق تحصیل
میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (قانون)	تعلیم و تربیت
ملک‌الشعراى بهار (دیوان)	فراگیری علم حجاب = سمبل عقب‌ماندگی
ابوالقاسم لاهوتی (دیوان)	حق اشتغال مشارکت زنان در فعالیت‌های حکومتی و سیاسی برداشتن حجاب آموزش زنان
ایرج میرزا (دیوان)	مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی آموزش و پرورش زنان حجاب - دلیل اصلی عقب‌ماندگی زنان ایرانی

با مطالعه جدول‌های بالا می‌توان به این نکته پی برد که تلاش روشنفکران، نقشی به‌سزا در گذار هویت زن از بعدی سنتی به مرحله مدرن ایفا کرده است. نتیجه این پیگیری‌ها را به همراه فعال شدن خود زنان جهت اصلاح هویت خویش، در افزایش آگاهی این قشر به‌واسطه برخورداری از آنها از حق تحصیل، مشارکت اجتماعی، علمی، اقتصادی و سیاسی آنها نمود پیدا می‌کند. البته این نکته را نیز می‌بایستی یادآور شد که این هویت مدرن، هنوز در جنبه‌هایی که از آن می‌توان به فقر فرهنگی نام برد، در جدال با سنت است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، از مهم‌ترین خصوصیات روشنفکران دوران مشروطه و پهلوی اول می‌توان به ویژگی دفاع از آزادی زنان و تأکید بر برابری مرد و زن و انتقاد از مناسبات رسوم و سنت‌های اجتماعی و فرهنگی اشاره کرد که به باور آنان، مانع حضور زنان در جامعه بود. در این زمینه، روشنفکرانی؛ مانند آخوندزاده، طالبوف و دیگران و نیز، شاعران روشنفکری؛ مانند میرزاده عشقی، ملک‌الشعراى بهار، عارف قزوینی و ایرج میرزا، اشعاری در مخالفت با حجاب زنان سرودند؛ زیرا آن را از جمله مهم‌ترین موانع حضور زنان در جامعه می‌دانستند. دوم، انتقاد آنان از مذهب و نهادهای مذهبی بود. آنان به‌ویژه از مذهب به‌دلیل آمیخته‌شدن آن با خرافات از یک‌سو و تصلب و تعصب فکری برخی از مذهب‌یون از سوی دیگر، انتقاد می‌کردند. البته، در این زمینه، برخی مانند ایرج میرزا به مذهب و عوام مذهبی حمله می‌کردند، درحالی‌که برخی دیگر از روشنفکران؛ همچون میرزاده عشقی و ملک‌الشعراى بهار، لبه تیغ تیز انتقاد خود را عمدتاً متوجه عوام و متولیان مذهب (روحانیون) می‌نمودند تا خود نهاد مذهب. در نهایت، سومین خصیصه مشترک روشنفکران ایرانی در این زمینه، انتقاد آنان از جامعه و مردم بود. آنها این انتقادات را عمدتاً متوجه آن دسته از آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی می‌دانستند که موجب عقب‌ماندگی زنان و مانع ترقی و حرکت سریع‌تر آنها و نیز جامعه به‌سوی مدرنیته و مظاهر آن می‌دانستند؛ مانند علی اکبر دهخدا.

در یک نگاه کلی، مهم‌ترین ویژگی مشترک در بین تمامی این روشنفکران، خواست جملگی آنها برای تحقق پیشرفت و توسعه در ایران بود که از نظرگاه آنها راهی جز درگذشتن از سنت‌ها و باورهای پیشین و پذیرفتن مناسبات نوین نداشت. بدین‌لحاظ، آنها با غیریت‌سازی از زن سنتی و نفی موجودیت آن، زن مدرن ایرانی را در غالب دیگری برتر برای او معرفی کرده‌اند.

منابع

- آخوند زاده، میرزا فتحعلی (۱۳۶۵) مکتوبات کمال الدوله، باکو: نشر علم.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰) فکر آزادی و نهضت مشروطیت ایران، تهران: سخن.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹) اندیشه‌های آخوندزاده، تهران: خوارزمی.
- اروجی، فاطمه (۱۳۹۵) زن در اندیشه میرزا فتحعلی آخوندزاده، ایران نامگ، سال ۱، شماره ۱.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۴) مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، ترجمه ثریا پاک نظر، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- اعتصامی، پروین (۱۳۷۱) دیوان اشعار، به کوشش بدرالدین یغمایی، تهران: ایران.
- ایرج میرزا (۱۳۵۳) دیوان، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، تهران: نشر اندیشه.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا) ۱۳۸۷، دیوان ملک الشعرا بهار، تهران: موسسه ی انتشارات نگاه.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا) (۱۳۷۱) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: امیرکبیر.
- جوادی، حسن (۱۳۶۹) نگاهی به زن در ادبیات فارسی، اندیشه آزاد، شماره ۱۳.
- دهخدا، علی اکبر (۱۲۸۶) چرند و پرند، روزنامه صوراصرافیل، به کوشش سید علی شاهری، تهران: گهبد.
- ذبیح، سپهر (۱۳۶۵) تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- روزنامه حبل المتین، ۱۲۹۲، سال ۳۸، ش ۴.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۶) متجددان ایرانی و تجدد در عصر مشروطه، بررسی ریشه های پیدایش جدال های فکری در ایران جدید، تهران: فصلنامه مطالعات ملی، ۳۲ (۸)، ۷۶-۵۵.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸) انقلاب مشروطه و رویارویی ایرانیان با چهره زانوسی تجدد، تهران: فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، 39 (۱)، ۱۷۳ - ۱۵۱.
- زبان زنان (۱۳۲۱)، سال ۲۳، شماره ۱.
- سیدمن، استیون. ۱۳۸۶. کشاکش آراء در جامعه شناسی، مترجم هادی جلیلی، تهران: نی.
- سروری زرگر، محمد؛ بشیر، حسن (۱۳۸۷) تعامل فرهنگی در موسیقی عامه پسند ایرانی و غربی. مجله تحقیقات فرهنگی ایران، شماره ۸.
- شاکری، خسرو (۱۳۸۴) پیشینه‌های اقتصادی، اجتماعی جنبش مشروطه و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران: اختران.
- کالکر، رابرت (۱۳۸۴) فیلم، فرم و فرهنگ، ترجمه بابک تیرایی، تهران: فارابی.

- کازری، گلمهر (۱۳۸۴) زنان نمایشنامه نویس ایران، از انقلاب مشروطه تا سال ۱۳۵۷، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
 - کرمانی، میرزاآقاخان (۱۳۵۲) سه مکتوب، تهران: دانشگاه تهران.
 - کرمانی، میرزاآقاخان (۱۳۵۳) هشت بهشت، تهران: دانشگاه تهران.
 - کسروی، احمد (۱۳۲۳) خواهران و دختران ما، تهران: چاپخانه پیمان.
 - لاجوردی، حبیب (۱۳۶۹) اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو.
 - لاکمن، توماس؛ برگر، پیتر (۱۳۹۵) ساخت اجتماعی واقعیت، تهران: نشر مهر.
 - لاهوتی ابوالقاسم (۱۳۵۸) دیوان، به کوشش احمد بشیری، تهران امیرکبیر.
 - میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۳۶۹) روزنامه قانون، تهران: کویر.
 - نشریه جهان زنان، ۱۳۰۰، شماره ۴.
 - هدایت، حاج مهدی قلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵) خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- Hall. S (1997) The work of representation. In S. Hall (Ed.) , *The work of Representation, in Cultural Reprntation and Signifying Practice*, London: SAGE Publications.